

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

لمبه

۰۲ جولای ۲۰۱۲

پیرمرد «عمل»، آنقدر عمل کرد که عملی شد و هیچ شد!

امشب، شوق طنز آمد. شاید چیزی به نام طنز. به یاد پیرمردی افتادم که متواتر از «عمل» می گفت، این خامه را مدیون همان پیرمرد هستم. پیرمردی که عمل کرد، عملی شد و در آخر روز هیچ!

*

گویند روزی پیرمردی آمد و پیش تخته ایستاده شد و گفت: تخته، پاک! از سر شروع می کنیم، درس ها را باید از سر بخوانیم.

شاگردان گفتند: استاد، مگر چیزی را غلط گفته اید؟

پیرمرد عصبانی شد و گفت: نه، مگر من غلط کرده می توانم، غلطی از شماست، غلط یادداشت می گیرید و اگر به همین منوال پیش برویم، آخر به هیچ می رسیم. از اینرو رهبری اداره تصمیم گرفته که تخته، پاک! و از سر شروع می کنیم.

شاگردان گفتند: استاد، وقتی به هیچ می رسیم با شما موافقیم که تخته باید پاک شود و از سر شروع کنیم.

تخته نیمه پاک شد.

پیرمرد دوباره شروع کرد، گاه از فیل می گفت و گاه از فیل مرغ. گاه از کرم می گفت و گاه از خرطوم. نیمه نیم کله ادامه داد. گاه در صنف بود و گاه در پارک، گاه پیش تخته بود، گاه پیش پخته.

به هر صورت پیرمرد باز آمد و خسته و مانده و با عصبانیت گفت: تخته، پاک! از صفر شروع می کنیم. اگر به این شکل پیش برویم، پس به صفر می رسیم.

شاگردان که دیگر کم کم خسته شده می رفتند و چاره ای نداشتند، گفتند: استاد، از این که در آخر دوباره به صفر می رسیم، خوب است از صفر شروع کنیم.

پیرمرد که توانسته بود موافقه شاگردان را به دست بیاورد، خوش بود. شروع کرد، ولی از همان ابتداء معلوم بود که پیرمرد در صفر سنگگی شده. پیرمرد خود نمی دانست که از مثبت صفر شروع کند یا از منفی صفر. مدیر در اداره نه بلکه بسیار دور از اداره زندگی می کرد و پیرمرد باید مدتی را انتظار می کشید تا با مدیر ملاقات می کرد.

به هر صورت تا ملاقات آینده ناگزیر بود از صفر شروع کند، گاه می گفت منفی صفر گاه هم می گفت مثبت صفر. یک باره پیرمرد گم شد، سه ماه نبود، شاگردان از یک دیگر می پرسیدند که پیرمرد کجاست. یکی که با پیرمرد نزدیکتر بود، روزی گفت: مگر نمی دانید که پیرمرد سه ماه است که با مدیر صاحب جلسه دارد و اینبار با نصاب تعلیمی تازه می آید. شاگردان از این که در مورد نصاب تعلیمی جدید شنیدند، خوش شدند و اطمینان حاصل کردند که پیرمرد بالاخره از صفر خطا خواهد خورد!

سه ماه بعد سر و کله پیرمرد پیدا شد. یک کمی تازه تر شده بود و یک کمی هم گوشتی، بالاخره سه ماه تمام مهمان مدیر بود!!

پیرمرد وارد صنف شد، گفت: تخته، پاک! فورمول ها همه شاریده است، اگر این فورمول ها را به همین شکل ادامه بدهیم کنده فورمول هم می شارد. ما به هدایت مدیر صاحب این بار با نصاب تعلیمی جدید آغاز می کنیم. شروع کرد، روزهای اول تکرار همان صفر بود، روزهای بعدی هم تکرار همان صفر اما با تغییر علامه، روزهای بعدتر باز هم تکرار همان صفر اما منفی صفر و روزهای بعدتر و بعدتر باز هم تکرار همان صفر اما مثبت صفر. شاگردان را یأس و نومیدی فراگرفت. چند تا با صدای بلند گفتند، مگر ما خو گوسفند نیستیم، این پیرمرد هر بار می آید و فریاد می زند: تخته، پاک!، تخته را نیم و نیم کله پاک می کند، باز غلط می کند و ما را ملامت. از صفر خطا نمی خورد. نه رهنما دارد و نه هم کتابی و نه هم یادداشتی.

با وجودی که شماری از شاگردان بازیگوش که پیرمرد را دوست داشتند و می گفتند پیرمرد را نباید تخریب کرد و تخریب پیرمرد تخریب مکتب است، شاگردان باقی مانده تصمیم گرفتند مشکل را با پیرمرد مطرح کنند.

شاگردان با احترام تمام به پیرمرد گفتند: استاد، انتقادی داریم اگر به آبروی جناب عالی برنخورد.

پیرمرد گفت: نه، مگر تا هنوز مرا نشناخته اید، من انتقادپذیرم!

شاگردان گفتند: استاد، پس خواهشی داریم. خواهش ما اینست که پیش از این که وارد صنف شوید و تباشیر گرفته پیش تخته ایستاده شوید، لطفاً فورمول هائی را که می خواهید عملی کنید، یکبار بخوانید و کتاب رهنما را با خود داشته باشید، تا ناگزیر نباشید هر بار حکم «تخته، پاک!» و «از صفر شروع می کنیم» و «فورمول ها شاریده است»، را صادر کنید.

پیرمرد که به نام «صفر» مشهور شده بود، با اظهارات شاگردان رنگ رخسارش در حال پریدن بود، یک باره با صدای بلند گفت:

«مه پر از تجربه هستم! مه کرم کتاب نیستم! کتاب متابی در کار نیست! هر کس می تانه کتاب نوشته کنه! یک شب پشت میز بشنیم ده تا کتاب نوشته می کنم! کتاب نویسی کار آدم های اس که چیزی را عملی کده نمی تونه، اونه مدیر صاحب ببینه اگه پایه لچ کنه، به خدا که صد تا کتاب نوشته می کنه، خو بیچاره تمام روز ده فکر پول پیدا کنن به اداره است. اگر با کار عملی ما خوش هستید خوب خوبی، اگه نه دروازه پیش روی تان!»

شاگردان که دیدند واقعاً با «پیرمرد صفر» و ایستاده در نقطه صفر روبه رو هستند، که کتاب متابی را نمی شناسه، به فکر افتادند. بالاخره تصمیم گرفتند تا خود کتابی را پیدا کنند و با خواندن فورمول های مهم آن با در نظر داشت امکانات صنفی آن را عملی بسازند و متوجه شدند که در حال آموختن چیز های جدید هستند که هیچ وقت پیرمرد «تخته، پاک!!» نتوانست به آنها بیاموزاند.

شاگردان، پیرمرد را به عملش ماندند، پیرمرد هم عمل پشت عمل می کرد و از عمل خسته نمی شد. پیرمرد آنقدر عمل انجام داد که بالاخره عملی شد و آنقدر عملی شد که نتوانست هیچ عملی را انجام بدهد و هنوز که هنوز است

استاد است و پیش تخته حکم می دهد که «تخته، پاک!» و از صفر شروع می کند، اما شاگردان گوسفندی حاضراند
گرد تباشیر او را بخورند تا نمره کامیابی بگیرند!!